

توسعه پذیری معنا در تفسیر قرآن کریم

تهمینہ پارسایی*

تاریخ دریافت: ۹۱/۵/۲

سید محمدعلی ایازی**

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

چکیده

«توسیع معنایی الفاظ قرآن» از روش‌های تفسیری قرآن کریم است که در آن مفسر می‌کوشد از همه ظرفیت‌های معنایی الفاظ بهره برده، و تفسیری مطابق با نیاز عصر و زمان ارائه دهد. این شیوه بیشتر در تفاسیر علمی، اجتماعی، فلسفی، و عرفانی نمود یافته است؛ و بیانگر بعدی از ابعاد اعجاز بیانی قرآن است. البته در این روش ممکن است معانی‌ای از الفاظ ارائه شود که در زمان نزول قرآن قابل درک نبوده است؛ لذا موافقان و مخالفانی دارد. هرچند مخالفان را نمی‌توان در یک دسته قرار داد، ولی از جمله ادله مشترک آنان می‌توان به ضرورت درک معانی قرآن برای مردم عصر نزول، مخالفت این شیوه با فصاحت و بلاغت قرآن و نیز با اهداف هدایتی- تربیتی آن، عدم کاربرد این روش در سیره صحابه پیامبر(ص)، و تبدیل تدریجی توسعه معنا به تحول معنا اشاره کرد. در این مقاله سعی بر آن است ضمن تبیین ادله فوق، به نقد و تحلیل آن‌ها پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: توسعه معنا، تفسیر، فصاحت، بلاغت، تحول معنا.

Ptahminaa@yahoo.com

*. دانش‌آموخته مقطع دکتری دانشگاه آزاد اسلامی - علوم و تحقیقات

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - علوم و تحقیقات (استادیار)

نویسنده مسئول: تهمینہ پارسایی

مقدمه

قرآن کریم در مسیر پر فراز و نشیب خود به سوی جاودانگی، تفاسیر متعددی را تجربه کرده که اغلب آن‌ها در صدد تبیین ابعاد از کلام الهی به شیوه‌ای نو و متفاوت از دیگران بوده‌اند. یکی از این شیوه‌ها توسعه‌بخشی به معانی الفاظ قرآن کریم است که یکی از اهداف آن بیان جاودانگی قرآن در دو بعد لفظ و معنا، و همچنین ارائه تفسیری عصری از قرآن کریم می‌باشد؛ به تعبیر دیگر توسعه معنایی می‌تواند به عنوان ابزاری در ارائه تفسیر عصری به کار رود. توجه به این نکته ضروری است که هیچ‌کس نمی‌تواند بیش از درجه فهم و اندازه درک خود به قرآن دست یابد (فصلنامه مطالعات قرآنی، شماره ۱۱: ۱۸۵-۲۱۲).

در همین راستا عده‌ای از اندیشمندان در عین حال که با تفسیر عصری قرآن کریم موافق هستند، با بسط معانی الفاظ مخالفت ورزیده‌اند، محور اصلی مخالفت آنان بیم از تفسیر به رأی و هراس از تأویل‌های ناروا از آیات قرآن کریم است، و چون این شیوه بیشتر در تفاسیر علمی، اجتماعی، فلسفی، و عرفانی به ظهور رسیده است، لذا مخالفان توسعه معنایی طیف وسیعی از مخالفان تفسیر فلسفی، عرفانی، علمی و اجتماعی هستند، که می‌توان آنان را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- گروهی از پیشینیان که با هرگونه استنباط معنای جدید (به هر شکل) از الفاظ قرآن کریم مخالف بودند، و هرگونه برداشت تازه از معانی الفاظ قرآن را خارج از معانی معهود عرب عصر نزول، و نوعی تفسیر به رأی و مخالفت با دین می‌شمردند؛ مانند پیروان / احمد بن حنبل و مالک بن انس از اهل حدیث که حتی مخالف تأویل آیات صفات بودند، و می‌گفتند ما به ظاهر آیات ایمان می‌آوریم ولی از کنه آن بی‌خبریم؛ و یا ظاهریه که بر معنای ظاهری الفاظ تعصب دارند و عدول از آن را جایز نمی‌دانند؛ و یا پیروان مکتب / ابن تیمیه که بر همان مشرب اهل حدیث سیر می‌کردند؛ و یا گروهی از پیروان مکتب تفکیک که مخالف توسعه معنای منطوقی آیات قرآن هستند (نکونام، ۱۳۸۴: ۶).

۲- اما دسته دوم مخالفان گروهی هستند که مخالف تفسیر عصری از قرآن کریم نیستند؛ اما با شیوه ارائه این‌گونه تفاسیر در بسط معانی الفاظ قرآن مخالف‌اند و جاودانگی قرآن را در بطون و لایه‌های معنایی آن می‌دانند؛ اینان معتقدند که قرآن کریم به زبان عرف عصر پیامبر نازل شده است؛ نه الفاظی منطقی یا حقوقی که شامل همه مصادیق در هر عصر و مصر شود. در زبان عرفی، الفاظ عام و مطلق ناظر به موارد زمان و مکان ایراد کلام است، و ظاهر کلام نمی‌تواند عموم موارد را در هر عصر و مکان در بر گیرد. چنان که در آیه:

﴿لِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (البقره/۶)

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیم‌شان دهی، چه بیم‌شان ندهی برایشان یکسان است [آن‌ها] نخواهند گروید».

نمی‌توان گفت «الذین کفروا» همه کافران را در هر زمان در بر می‌گیرد؛ چون چنین سخنی لوازم باطل دارد (نکونام، ۱۳۹۰: ۳۲۱). لذا ضابطه در توسعه معنایی آیات قرآن کریم این است که معنای موسع با معنایی که متکلم (خداوند متعال) اراده کرده است «ملازمه بین» یا «غیر بین» داشته باشد (همان: ۳۲۳).

از نظر مخالفان بسیاری از مفسرانی که آیات قرآن را با روش علمی، فلسفی، و عرفانی تفسیر می‌کنند تنها انباشته‌های ذهنی خود را به قرآن نسبت می‌دهند، که هیچ ملازمه‌ای با معنای آیات ندارد (همان). از آنجا که توسعه معنایی در تفاسیر علمی بارزتر است، برخی از مخالفان مانند دکتر بنت الشاطی در کتاب «القرآن و التفسیر العصری» به شدت با تفسیر عصری قرآن مخالفت ورزیده؛ زیرا تفسیر عصری را عملاً تفسیر علمی می‌داند. وی با هجوم گسترده به تفسیر علمی، آن را تلاشی برای انحراف از درک صحیح قرآنی دانسته و معتقد است که این روش تفسیری با تأویلات تحمیلی، موجب برهم زدن همه قواعد تفسیر گردیده است (الشرقاوی، ۱۹۷۹: ۴۱۸).

بدون شک تفسیر علمی یکی از وجوه تفسیر عصری است ولی نمی‌توان آن دو را مرادف یکدیگر دانست. از سوی دیگر نمی‌توان منکر شد که علت مخالفت با تفسیر عصری، ظهور و بروز تفسیرهای التقاطی و بدون ضابطه برخی از نویسندگان معاصر است؛ تفسیرهایی که به‌دور از ضوابط تفسیری شکل گرفته و با تحلیل و تفسیرمادی از مسائل متافیزیک، یکباره همه مسائل غیبی را به شکل حسی ارائه می‌دهند و یا با تصویری خاص از وحی و جهان غیب، همه مسائل دین را از این دیدگاه می‌نگرند.

در هر صورت تفسیر عصری را نمی‌توان تنها تطبیق پیام‌های قرآن با یافته‌های علوم تجربی دانست بلکه یکی از ابعاد علوم عصری، یافته‌های تجربی است و گرنه علوم اجتماعی، تاریخی، و فلسفه، دانستنی‌هایی هستند که به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم در فهم صحیح آیات مؤثرند و عملاً در بسیاری از تفاسیر مورد استناد واقع شده، و شیوه‌ای پذیرفته‌شده بین اغلب مفسران معاصر است، و در عین حال تأثیر به‌سزایی در تفهیم مفاهیم قرآنی به نسل‌های جدید داشته است. نظر به این که مخالفان توسعه‌پذیری معانی الفاظ قرآن ادله و استدلال‌های مشترکی دارند، ضرورت بحث ایجاب می‌کند در ادامه به تبیین و بررسی این ادله پرداخته شود:

أ. ضرورت درک معانی قرآن برای مردم عصر نزول

یکی از مهم‌ترین دلایل مخالفان این است که قرآن به لسان قوم عرب نازل شده است، و باید برای مردم عصر نزول قابل فهم باشد، لذا نسبت‌دادن معانی خارج از حیطه درک مخاطبان اولیه به قرآن کریم جایز نیست، حتی کسی نمی‌تواند ادعا کند که قرآن خطاب به گروه خاصی از اعراب عصر رسول خدا(ص) مانند شاعران، منجمان و نظایر آن‌ها است چه رسد به آن که خطابش به کسانی باشد که در آن عصر و زمان وجود نداشته‌اند؛ مانند عارفان، فیلسوفان و علمای تجربه‌گرایی قرون بعد. بنابراین قرآن به زبان عرفی قوم پیامبر اسلام(ص) یعنی عرب حجاز معاصر آن حضرت نازل شده است. بر این اساس باید در بیان مقاصد خود از الفاظ و تعابیر آنان بهره گرفته و از قواعد دستور زبان آنان پیروی کرده باشد(نکونام، ۱۳۸۰: ص ۵۷).

لذا از نظر این گروه، فهم و دریافت معارف موجود در آیات قرآن باید مطابق با فهم مردم عصر نزول قرآن باشد و هرگونه برداشتی متفاوت با برداشت مردم آن عصر، نه صواب است و نه مراد خدای متعال، بلکه تلاشی در راستای انحراف در تفسیر قرآن کریم تلقی خواهد شد. از نظر این گروه الفاظ قرآن حتی در عمومات و اطلاقات آن، به افراد و مصادیق و اسباب و مقتضیات عصر و مصر پیامبر(ص) وابستگی دارد؛ به تعبیر دیگر مراد از این الفاظ همان افراد و مصادیق زمان آن حضرت‌اند، مگر آن که قرینه‌ای برخلاف آن وجود داشته باشد، بنابراین افراد و مصادیق، اسباب و مقتضیات قرآن مراد آیات را مکشوف و معین می‌سازد و حتی عمومات و اطلاقات قرآن را تخصیص و تقیید می‌زند(همان: ۶).

بنابراین دیدگاه فهم دقیق الفاظ قرآن ما را ملزم می‌کند تا در حدود استعمال معنایی که در عصر نزول فهمیده شده متمرکز شویم، و از توسعه‌بخشیدن معنا و دلالت بر معانی دیگر که در آن عصر و دوره ناشناخته بهره‌ییزیم.

ابو اسحاق شاطبی(م ۷۹۰) در این باره می‌گوید: «در فهم شریعت باید از درک و دریافت مردم عربی که قرآن به زبان آنان نازل شده پیروی کرد، و اگر در لغت و زبان عرب، عرف مستمری است، عدول از آن جایز نیست(شاطبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۳۹۴).

تحلیل و بررسی دلیل اول

تردید در این مطلب نیست که قرآن به لسان قوم عرب نازل شده است، نه تنها پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) که همه پیامبران به زبان قوم خود سخن گفته‌اند(ابراهیم/۴).

در واقع هر پیامبری از آن جهت به زبان قوم خود سخن گفته تا مردم پیام وی را درک کنند؛ لیکن در مورد مفهوم زبان قوم، علماء و مفسرین نظرات متعددی را بیان کرده‌اند از جمله علامه طباطبائی می‌فرماید: «در مورد مفهوم زبان قوم چند احتمال داده شده است:

۱- استفاده از واژگانی که آن قوم با آن سخن گفته‌اند.

۲- ساختار زبان؛ به گونه‌ای که فقط در سطح فکری مردم روزگار پیامبر بوده است و پیامبر نیز به گونه‌ای سخن گفته که فقط آن مردم بفهمند.

۳- ساختار زبان به گونه‌ای است که مردم عصر بعثت، پیام پیامبر را درک می‌کردند اما این پیام فقط در سطح فکری آن مردم نبوده- بلکه سطوحی از پیام بالاتر از اندیشه آن‌ها بوده است و برخی از مفاهیم آن به مرور زمان آشکار می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۲، ۱۶).

از تقریرات علامه پیداست که ایشان به دیدگاه سوم تمایل داشته و معتقد به آن است که قرآن کریم برای آن که ارتباط مؤثری با مردم برقرار کند، سطح فکری آنان را در نظر گرفته ولی سطوح عالی‌تر معانی قرآن به مرور زمان توسط اندیشه‌وران اعصار بعد هویدا می‌شود، و این مخالفتی با زبان قوم ندارد.

آیت‌الله جوادی آملی نیز زبان قوم را سخن گفتن بر اساس فرهنگ مشترک مردم می‌داند، که همان فطرت پاک و تغییرناپذیر انسان‌ها است، و این زبان برای همه انسان‌ها در تمامی اعصار آشنا و قابل درک است. ایشان در این مورد می‌فرماید:

«مراد از زبان قرآن و همگانی و مردمی بودن آن، سخن گفتن بر اساس فرهنگ مشترک مردم است، انسان‌ها گرچه در لغت و ادبیات از یک‌دیگر بیگانه‌اند، و در فرهنگ‌های قومی و اقلیمی نیز با هم اشتراکی ندارند، اما در فرهنگ انسانی- که همان فرهنگ فطرت پایدار و تغییرناپذیر است- با هم اشتراک دارند و قرآن کریم با همین فرهنگ مشترک با انسان‌ها سخن می‌گوید. مخاطب اصلی قرآن، فطرت انسان‌هاست و رسالت اصلی آن نیز شکوفا کردن همین فطرت‌هاست. از این رو زبان قرآن برای همگان آشنا، و فهمش میسر همه بشر است، و چون زبان قرآن زبان مشترک همه انسان‌ها در همه اعصار و امصار، و زبان جهانی است در بهره‌گیری از معارف قرآن، نه بهره‌مندی از فرهنگ خاص شرط است تا بدون آن نیل به اسرار قرآنی میسر نباشد، نه تمدن ویژه‌ای مانع است تا عده‌ای بر اثر نداشتن آن از لطایف قرآن محروم باشند» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۷۹).

لذا بر اساس این دیدگاه همه انسان‌ها مخاطب قرآن کریم هستند و قادر به بهره‌برداری و اخذ

معانی مطابق با نیاز عصر و زمان خویش می‌باشند.

در این رابطه یکی از محققان معاصر می‌گوید:

«منظور از زبان قوم در قرآن الزاماً به معنای لغت قوم نیست، بلکه استفاده از زبان مردم یعنی رعایت سطح و افق فکری است؛ به این معنا اگر مخاطبان مردمی هستند در موقعیت جغرافیایی، فرهنگی، و تاریخی خاص، پیامبر برای تبیین دقیق «مفاد کلام، افزون بر این که از زبان آن مردم استفاده می‌کند، در سطح و افق خاصی سخن می‌گوید که برای آنان قابل فهم باشد، مفاهیم و معانی کلام به گونه‌ای انتخاب می‌شود و در سطحی است که زمینه ارتباط میان پیامبر و شنوندگان به راحتی برقرار شود، و الفاظ نیز در جایگاهی قرار می‌گیرند که معلومات و تجربیات مردم با آن موافق است شاهد بر این معنا، روایاتی از پیامبر است که می‌فرماید: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (کلینی، بی تا، ج ۲۳: ۱). «به ما گروه پیامبران فرمان داده شده که با مردم «به اندازه درک‌شان سخن بگوییم» (نصری، ۱۳۸۷، ج ۳۳: ۵).

درست است که هیچ‌یک از سوره‌های قرآن خطاب به متخصصان و علماء معاصر پیامبر(ص) نازل نشده؛ اما این گونه نیست که در سطح آنان حرفی برای گفتن نداشته باشد، و تنها مخاطب آن مردم عامی و بدوی جزیره‌العرب باشد؛ بلکه مخاطبان قرآن تمامی انسان‌ها با سطوح فکری متفاوت در تمامی اعصار هستند، و از این جهت است که در مسائل و معارف متعدد قرآنی شاهد استدلال‌های عقلانی در درجات متفاوت هستیم.

امام خمینی(ره) درباره این ویژگی قرآن کریم می‌فرماید: «قرآن یک سفره‌ای است که انداخته شده است برای همه طبقات، یعنی یک زبانی دارد که این زبان عامه مردم است و هم زبان فلاسفه است و هم زبان عرفای اصطلاحی است و هم زبان اهل معرفت به حسب واقع» (صحیفه نور، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۵۶).

بنابراین زبان قرآن در قلمرو هدایت و دعوت انسان به سوی کمال و سعادت، به گونه‌ای است که هم برای عموم مردم و غیرمتخصصان راهنما و هدایتگر است و هم برای متخصصان و اندیشمندان.

نکته دیگر آن که مسلماً در فهم شریعت باید از دریافت مردم عربی که قرآن به زبان آنان نازل شده پیروی کرد، اگر در زبان و لغت عرب در فهم شریعت عرف مستمری هست عدول از آن

جایز نیست؛ اما باید عنوان کرد که تفاوت است میان این که باید از همان قواعد، معنا و عرف مستمر استفاده کرد، با این که تنها به آن فهم و معنا بسنده کرد. درک و دریافت قرآن کریم مبتنی بر مسایل زیادی است که یکی از آنها معنای واژگان و دریافت مردم و عرف مستمر است، اما فضاشناسی کلام، نشانه‌های غیرزبانی، معقولیت و عدم تباین عقلی و عدم تناقض با علوم قطعی نیز در فهم کلام دخیل است. به همین دلیل برای فهم کلام باید مجموع آن‌ها را در نظر گرفت (ایازی، ۱۳۸۶: ۶۶۷).

ب. مخالفت توسعه معنا با فصاحت و بلاغت قرآن

یکی دیگر از ادله مخالفان آن است که توسعه معنایی برخلاف فصاحت و بلاغت است زیرا شرط بلاغت، رعایت اقتضای حال مخاطب است؛ اگر الفاظ را در معانی جدید توسعه بخشیم، آن‌گونه که عرفا و فلاسفه، متکلمان و علم‌گرایان از آن می‌فهمند، برخلاف فهم عرب عصر نزول است و این با فصاحت و بلاغت قرآن منافات دارد.

به عبارت دیگر در علوم بلاغت کلامی فصیح و بلیغ خوانده می‌شود که در آن لفظ غریب و ترکیب معقد وجود نداشته باشد و مطابق مقتضای حال مخاطب و سطح فکر و فهم او ایراد شده باشد. حال اگر در قرآن آیاتی باشد که در آن الفاظی غریب و ترکیباتی پیچیده وجود دارد و مقتضای حال مخاطب و سطح فهم او رعایت نشده و برای او قابل درک نباشد، یعنی کلام خداوند فصیح و بلیغ نیست (نکونام، ۱۳۹۰: ۷۴)؛ از سوی دیگر خداوند حکیم است و لازمه حکمت او این است که متکلم با کلامی قابل فهم با مخاطبانش سخن بگوید، وگرنه لوازم باطلی به دنبال خواهد داشت، به مقتضای این دلیل باید قرآن به زبان مخاطبانش یعنی عرب حجاز عصر نزول بوده باشد (همان: ص ۸۰).

در همین رابطه /مین/خولی یکی از مخالفان توسعه معنایی، در نقد تفاسیر علمی می‌گوید: «چگونه ممکن است این معانی از سوی خداوند قصد شده باشد، با این که این معانی علمی را بشر آن زمان نمی‌شناخت و با تلاش بسیار و رشد عقلانی و علمی (در ادوار بعد) حاصل شد» (خولی، ۱۹۶۱م: ۲۸۷).

چگونه می‌توان گفت این الفاظ برای مردم آن عصر بلیغ و رسا و مطابق با مقتضای حال مخاطبان بوده است؟! (همان: ۲۹۴).

محمد حسین ذهبی بلاغت قرآن را چنین توضیح می‌دهد:

«قرآن در بالاترین درجه بلاغت است، هنگامی که قرآن را با روش تفسیر علمی، تفسیر کردیم

و دریافتیم که قرآن متضمن تمام علوم و مباحث جدیدی است که پدید می‌آید، خودمان را در ورطه‌ای قرار داده‌ایم که راه‌هایی از آن خدشه‌دار نمودن بلاغت قرآن است، زیرا در آن صورت قرآن به گونه‌ای با مخاطبان سخن گفته که آنان را به اشتباه انداخته است و لازمه این کلام، غیر بلیغ بودن قرآن است که رعایت حال مخاطبان را ننموده است» (ذهبی، بی تا، ج ۲: ۴۹۳).

تحلیل و بررسی دلیل دوم

قرآن کریم با وجود معارف بلندی که در آن آمده کتابی کم‌حجم است که برای همه اعصار و مکان‌ها نازل شده و مخصوص نسل خاصی نیست، از این رو با مرور زمان معانی و مصادیق تازه‌ای از آیات قرآن فهمیده می‌شود و تفاسیر جدیدی بر اساس آن نوشته می‌شود، و این دلیل عظمت قرآن است که هر شخص و نسلی به اندازه فهم و علم خود از قرآن برداشت می‌نماید البته معانی الفاظ قرآن بر اساس همان لغت صدر اسلام معنا می‌شود ولی عصر نزول با شکل ساده و ابتدایی مفاهیم روبرو می‌شد، و یا بر اساس تصورات محدود خود با مفاهیم ارتباط برقرار می‌کرد و این دلیل بر آن نیست که نباید مصادیق دقیق‌تر و جامع‌تر را به مفاهیم قبلی افزود و یا حتی تطبیق مصادیق به فصاحت و بلاغت قرآن خدشه وارد می‌کند. در پاسخ به این اشکال یکی از محققان معاصر می‌فرماید:

«متفاوت بودن و پیچیدگی کلام در اثر عواملی است که همه آن‌ها وابسته به الفاظ نیست تا فهمیدن برخلاف فصاحت و بلاغت باشد، پیچیدگی و غریب بودن کلمات می‌تواند در اثر عواملی خارج از زبان باشد؛ مثلاً می‌تواند در اثر عدم آگاهی به علوم مقدماتی، عدم تدبر، و عدم توجه به محکامات قرآن باشد که ناظر به عوامل بیرون از متن است. مثل این که کسی زبان عربی نداند و بگوید چون من نمی‌فهمم، این کلام برخلاف فصاحت و بلاغت است. در اینجا باید عنوان کرد که معیار بلاغت و فهم قرآن چیست؟ آیا لازم است کلام برای همه مردم در تمام ابعاد قابل فهم باشد؟» (ایازی، ۱۳۷۸: ۱۲۶).

خلاصه آن که مفاهیم کلام الهی دارای مراتب و درجاتی است، چه بسا مرتبه‌ای از فهم برای عرب عصر نزول قابل درک و اتعاظ باشد و فصاحت و بلاغت قرآن نیز در آن رعایت شده باشد، ولی درک مراتب و سطوح دیگر معنا با گذشت زمان برای مخاطبان اعصار بعد میسر گردد. لذا باید تعریف دیگری از بلاغت و رسایی ارائه داد که با فهم اجمالی عده‌ای و درک گسترده‌تر عده دیگر در مراتب معنایی تضاد نداشته باشد، زیرا با توجه به تغییر نسل‌ها و پیشرفت سریع علوم و

تحولات روزافزون جوامع، تفاوت مراتب فهم انسان‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است، و باید اذعان نمود که اگر قرآن کریم شیوه‌ای غیر از این را پیش می‌گرفت یعنی تنها ویژگی‌های مخاطبان خاصی را مد نظر قرار داده و به بیانی الفاظ را در محبس عصر و زمان زندانی می‌کرد، خلاف فصاحت و بلاغت بود، و آنگاه می‌بایست به آن خرده گرفته می‌شد.

همچنین عامل دیگری که بر بلاغت کلام می‌افزاید میزان تاثیرگذاری آن بر مخاطب است، چرا که پیامبر مأمور شده که سخنی تاثیرگذار بگوید و این سخن مؤید آن است که تاثیرگذاری بر جان‌ها و تحریک احساسات همان معنای بلاغت است، نه صرف انتقال معنا؛ و این معنای بلاغت، تازه و بدیع نیست بلکه عرب‌ها با آن آشنا بوده‌اند (سلیمانی و ممتحن، ۱۳۹۰: ۹۶). لذا باید اذعان کرد که عوامل متعددی در فصاحت و بلاغت کلام مؤثر است.

دلیل دیگر آن که مقصد اصلی قرآن بیان مسائل تربیتی و هدایتی و طرح مسائل اعتقادی و دستورات عملی برای حفظ اعتقاد و اخلاق انسان‌هاست و طرح مسائلی دیگر خواه فلسفی باشد، یا عرفانی و یا اجتماعی و سیاسی که جنبه علمی دارد، از قلمرو بیان قرآن خارج است. و بر فرض که کسی بخواهد نوعی رابطه میان کتاب مقدس دینی و حقایق علمی گوناگون برقرار کند، چه بسا زیان طرح این‌گونه مسائل بیشتر از فایده آن باشد (دایرة المعارف اسلامی، ج ۵: ۳۷۲).

لذا نباید نظریات گوناگون را بر قرآن تحمیل نمائیم و یا بگوییم مطالب قرآن موافق نظریات علمی عصر است، شاید با دگرگونی علوم از زمانی به زمان دیگر و فکری به فکر دیگر این تطبیق‌ها دگرگون می‌شود و به عظمت و شأن قرآن آسیب می‌رسد (همان).

دیدگاه‌ها درباره بهره‌گیری از علوم در تفسیر قرآن بسیار متعدد و گوناگون است. البته مراد از علوم تنها علوم تجربی نیست بلکه اعم از علوم فلسفی، عرفانی، تجربی و روان‌شناسی است. در واقع این گروه با هرگونه تفسیر عصری از قرآن کریم مخالف‌اند. هرچند تفسیر علمی بیشتر مورد انتقاد مخالفان است ولی آنچه محرز است تفسیر علمی و تفسیر عصری یک مفهوم را ندارد؛ مراد از تفسیر عصری، ارائه شیوه‌ای نو در تبیین مباحث جهان‌بینی اعتقادی است و مفسر با توجه به آگاهی‌هایی که کسب کرده و نیازهایی که در عصر خود درک می‌کند پیام قرآن را شرح می‌دهد، و در طرح مباحث به مسئله شرایط روحی مخاطبان و پرسش‌هایی که آنان دارند توجه می‌کند، لذا مطالب خود را مناسب و سازگار با دانش‌های عصر ارائه می‌دهد، و همواره برای عقاید و اخلاقیات مسلم در جستجوی لباس نو و استدلال تازه است.

علت مخالفت عده‌ای از محققان با تفسیر عصری قرآن یکی دانستن تفسیر علمی و تفسیر عصری است؛ و این تلقی از آن‌جا مطرح می‌شود که بخشی از تفاسیر عصر ما با صبغه علمی

نگارش یافته است. دکتر بنت الشاطی در کتاب "القرآن و التفسیر العصری" عملاً تفسیر عصری را تفسیر علمی می‌داند؛ که تمامی مباحث این کتاب در نقد همین تلقی بیان شده است. در قسمتی از کتاب می‌گوید: «مگر نمی‌توان به این حقیقت رسید که قرآن اگر مسائل طب و تشریح و ریاضیات، فلک و اسرار بیولوژیک و الکترونیک و بمب اتم را مطرح نمی‌کند، عیبی برای قرآن نیست و از این جهت خطری قرآن را تهدید نمی‌کند و برای قرآن مشکلی ایجاد نمی‌شود و ثابت نمی‌کند که قرآن مناسب و پاسخگوی هر زمانی نیست. از آن سوی طرح مباحث علمی در تفسیر مشکلی از قرآن را برطرف نمی‌کند» (ایازی، ۱۳۷۸: ۴۰).

یکی دیگر از قرآن‌پژوهان معاصر نیز در رد تفسیر علمی می‌فرماید:

«علوم امروز هرچه هست، این جهانی است و با معاش سر و کار دارد نه با مبدأ و معاد، و راه علم و نیز هدف علم از راه و هدف ایمان جداست، ایمان را نمی‌باید و نمی‌توان علمی کرد، چنانکه علم را نیز نمی‌توان دینی کرد، منظور ما این نیست که علم و دین با هم متناقض و یا نقیض یکدیگرند، اگر اهل علم و اهل ایمان از حریم منطقی و حوزه خاص خویش تجاوز نکنند علم و ایمان در واقع مخالف هم نیستند، بلکه مختلف‌اند. هریک نماینده و نمایانگر جلوه‌ای از حقیقت مطلق و پاسخگو به یک سلسله از نیازهای مادی یا معنوی بشر است (خرمشاهی، ۱۳۶۴: ۱۲۳).

ج. دلیل سوم و تحلیل آن

مسئله یکی از علل عمده مخالفت با تفسیر علمی، فلسفی، و عرفانی افراط و تفریط‌های فراوانی است که در این مسئله صورت گرفته و مفسرانی در هر عصر با تأثر از عوامل مذهبی، فرهنگی، و علمی زمان خود، و یا تکیه بر پیش‌فرض‌های اعتقادی خود به تفسیر قرآن پرداخته‌اند که هرگز مورد تأیید نیست. برخی از این مفسران در دو قرن اخیر سعی داشته‌اند که همواره مسائل غیبی قرآن چون ملائکه، جن، و معجزات را به‌گونه‌ای توجیه کنند و لذا از آن‌ها تفسیرهای مادی و محسوس ارائه داده، و یا در تفسیر آیات خلقت زمین و آسمان و پیدایش جهان به تطبیق تئوری‌های علمی با قرآن دست یازیده‌اند و تفسیر را انباشته از نظریات علمی متعدد کرده‌اند، این حرکت در زمینه مسائل سیاسی، فلسفی، تاریخی و جنبه‌های دیگر نیز مطرح است. آیا با این توصیفات همه این برداشتها می‌تواند درست باشد؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ طرح نظریات علمی و انطباق آن بر قرآن در شکل گسترده، که اصطلاحاً تفسیر علمی

نامیده می‌شود، یکی از وجوه تفسیر عصری است که از دیرباز مورد نقد قرار گرفته است ولی نکته حائز اهمیت این است که تفسیر عصری مطلقاً تطبیق میان پیام‌های قرآنی با یافته‌های علوم تجربی نیست، بلکه یکی از ابعاد علوم عصری، یافته‌های تجربی است و گرنه علوم اجتماعی، تاریخی، و فلسفه دانستنی‌هایی هستند که به‌طور آگاهانه یا ناخودآگاه در فهم صحیح آیه مؤثر است و دست کم در شیوه استدلال و بیان مناسب با اندیشه عموم مفید است.

این حقیقت از گذشته‌های بسیار دور مورد تأکید قرآن پژوهان قرار گرفته که:

«كُلُّ مَنْ كَانَ حَظَّهُ فِي الْعُلُومِ أَوْفَرَ، كَانَ نَصِيبُهُ مِنَ الْعِلْمِ الْقُرْآنِ أَكْثَرَ» (زرکشی، ۱۴۱۵ق، ج ۲:

۴۸) «کسی که از علوم زمانه خود بیشتر بداند، نصیبش از حقیقت قرآن بیشتر است».

ثانیاً، می‌دانیم که قرآن در موارد بسیاری (۷۵۰ آیه) درباره خلقت زمین و آسمان و شمس و قمر، مشارق و مغارب، نجوم و کواکب سخن گفته از چگونگی ایجاد شب و روز، ظلمات و نور، دریاها و نهرها و چشمه‌ها، بادها و ابرها، باران و رعد و برق یاد کرده و از کوه‌های گوناگون و زمین‌های قابل کشت و غیرقابل کشت، از میوه‌ها، حیوانات و خصوصیات انسان، از چگونگی خلقت او تا سرانگشتان دست و لب و زبان و گوش و چشم و قلب یاد کرده و در همه این موارد ما را به تدبیر آیات آفاقی و انفسی فرا خوانده است.

مسلمانان فهم و تفسیر این دسته از آیات متوقف بر دانستنی‌هایی از علوم تجربی و تحولات علمی روز است، مفسر در برابر این همه آیات چه کند و چگونه برای مخاطب عصر جدید خود توضیح دهد که آن‌ها آیات الهی هستند، آیا راهی هست جز این که کشفیات جدید را باز گوید و از آن‌ها نتیجه‌گیری هدایتی و تربیتی نماید.

و ثالثاً: گاهی فهم آیات متوقف بر دانستن این علوم است؛ *راغب اصفهانی لغت‌پژوه معروف در مقدمه هفتم خود، اصلی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «انسان به اندازه آموخته‌ها و توانایی‌هایی که در علم پیدا می‌کند، شناخت او در پیچیدگی‌های معانی قرآن افزایش می‌یابد»* (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵ق: ۴۶).

بنابراین معرفت کلام الهی متوقف بر تبیین و شرح همین مباحث است، و در واقع توسعه معنا در اثر قوت در علم است و در نتیجه آن تفسیرهای علمی، فلسفی، و عرفانی شکل می‌گیرد و سطح تفسیر در مرتبه‌ای فراتر از کندوکاو در معنای واژگان و فهم مردم عصر نزول می‌شود.

علاوه بر آن، تبیین نظریات علمی در آن جا که نظریه‌ای قطعی و مسلم است، موجب خواهد شد که اهداف تربیتی و هدایتی قرآن بازگو شود و مردم به اعجاز قرآن بهتر و بیشتر پی ببرند.

د. عدم طرح توسعه معنا در سخن صحابه

از اشکالات دیگر توسیع معانی قرآن این است که سلف صالح اعم از صحابه و تابعین که در دورانی نزدیک به عصر نزول می‌زیسته‌اند، و به قرآن و علوم آن آشنایی بیشتری داشته‌اند؛ چنین معانی جدیدی را عنوان نموده‌اند و اگر قرار باشد ما معنایی را بیان کنیم که برای آن‌ها قابل درک نبوده و به آن اشاره نکرده‌اند گویی فهم خود را بر دریافت آنان مقدم داشته‌ایم. شاطبی در این مورد گفته است:

«بسیاری از مردم گمان کرده‌اند که همه علوم، از طبیعیات و ریاضیات و منطق و علم حروف از قرآن استخراج می‌شود و این صحیح نیست، صحابه و تابعین اعرف بودند و نشنیدیم که ایشان درباره علمی جز احکام تکالیف و احکام آخرت و معارف توحیدی به عنوان این که تفسیری از قرآن است سخن گویند» (شاطبی، ۱۴۲۵ق: ۲۱۵).

لذا از نظر او نسبت دادن معانی خاص به قرآن کریم که فراتر از فهم و درک صحابه باشد امری مذموم و ناپسند است، و مصداق تفسیر به رأی خواهد بود.

تحلیل و بررسی دلیل چهارم

این که شاطبی می‌گوید سلف صالح، أعلم به قرآن و علومش بوده‌اند و از آن‌ها چنین معانی‌ای توسیع نیافته از چند جهت قابل خدشه است:

اولاً: به چه دلیل آن‌ها أعلم بوده‌اند، در حالی که می‌دانیم سلف صالح در قدمت در اسلام و حضور در محضر پیامبر(ص) و درک مفاهیم قرآنی یکسان نبوده‌اند! با این که می‌بینم پس از آن دوره که دانش تفسیر و علوم قرآن رشد پیدا می‌کند و موضوعات و مسائل جدیدی مطرح می‌شود، مفسران بزرگی به منصفه ظهور می‌رسند که هر کس نوشته‌ها و گفته‌های آنان را با گفته‌های ابتدایی و ساده سلف صالح مقایسه کند، می‌تواند احاطه و اشراف بر آیات را در سخنان‌شان ببیند و این ویژگی رشد علمی و عقلانی بشر است.

ثانیاً: بر فرض که آن‌ها أعلم باشند، اما مطالب جامع و کاملی در باب تفسیر قرآن از آنان نرسیده و آن‌چه رسیده، این‌گونه نیست که بر منوال واحدی باشد، در اقوال آنان اختلاف و تشتت و گاهی تعارض وجود دارد. چگونه می‌توان به این دلیل که از آنان چنین معانی‌ای نرسیده، استنتاج کرد که پس معانی دیگری که مفسران پس از سلف صالح استنباط کرده‌اند همه برخلاف مراد خداوند است (ایازی، همان: ۶۶۷).

ثالثاً: کلامی که از علام‌الغیوب صادر می‌شود، معانی آن وابسته به فهم گروهی مانند صحابه نیست معانی قرآن مطابق با حقایق است و فهم صحابه یکی از راه‌های فهم است و نه همه راه‌ها. معیار این معارف حقیقتی علمی است که چه در آن مقطع زمانی، و چه در آینده در حیطه ادراک بشری است؛ این معانی به اختلاف مقامات تفاوت پیدا می‌کند و وابسته به توانایی شخص و آگاهی او از مسائل است (ابن رشد، ۱۳۷۶: ق: ۹۸).

رابعاً: همه صحابه در برخورد با تفسیر آیات قرآن کریم یکسان رفتار نمی‌کردند، واضح است که هر وقت صحابه نمی‌توانستند بخشی از قرآن را بفهمند و بیان آن را در سخنان پیامبر اکرم (ص) نمی‌یافتند ناچار به اجتهاد خود متوسل می‌شدند، اما در جایی که با دانستن لغت مادری خود به فهم قرآن پی می‌بردند، محتاج به استنباط و اجتهاد نبودند، و در حقیقت مشکلی در کار نبود که محتاج اجتهاد باشد.

هم‌چنان که اگر درباره تفسیر، خبر مرفوعی از پیغمبر می‌یافتند، اجتهاد و استنباط را در مقابل نص ناروا می‌دانستند، اما وجود نص تفسیری مانع از تدبیر در قرآن و دریافت معارف عالیه آن نبود. برخی دیگر از صحابه از سخن گفتن به اجتهاد خود اکیداً پرهیز می‌کردند؛ هرچند عده‌ای دیگر مانند ابن عباس و ابن مسعود سخن گفتن درباره قرآن را جایز می‌دانستند و کتمان آن را از باب کتمان علم به حساب می‌آوردند. نیز باید دانست بیشتر تفاسیری که از صحابه و تابعین نقل شده از موقوفات است و الزامی در اخذ به آن‌ها نیست مگر در مورد اسباب نزول آیات (کمالی دزفولی، ۱۳۶۴: ۳۳۴).

نتیجه آن که فهم صحابه در درک مفاهیم و مضامین قرآنی یکسان نبوده؛ حتی برخی از آنان برخی دیگر را ردّ و بلکه لعن می‌کردند، لذا مفسر می‌تواند با تحقیق در روش و اقوال صحابه بهترین آن‌ها را برگزیند و در نتیجه مؤیداتی برای اجتهاد خویش پیدا کند و از سوی دیگر مخالفت با فهم صحابه نیز دلیل بر انحراف از تفسیر نمی‌شود. بنابراین فهم صحابه همانند فهم مردم دیگر اعصار مراتبی داشته و اکتفا به معانی محدودی که آنان بیان داشته‌اند چیزی جز انسداد باب اجتهاد در تفسیر نیست.

هـ- تبدیل توسعه معنا به تحول معنا

برخی معانی، اصطلاحات جدیدی است که در سیر تغییر و تحول علوم متداول شده است، و به هیچ‌عنوان برای مردم عصر نزول قابل درک و فهم نبوده است، بنابراین چه‌بسا در توسیع معنایی،

معنای کلمه‌ای به گونه‌ای دگرگون شود که به هیچ‌وجه منظور و مراد لفظ نیست.

محمدحسین ذهبی در این باره می‌گوید:

«این که واژگان عربی طی زمانی بس طولانی در حال تحول بوده تردیدی نیست، اما حیات الفاظ و دلالت آن‌ها مرحله به مرحله بوده و حتی برای بسیاری از این الفاظ دلالت‌های گوناگون وجود دارد، و ما هر چند با دقت نمی‌توانیم زمان این تحولات را مشخص کنیم، اما می‌دانیم بسیاری از معانی‌ای که امروز برای «واژگان وجود دارد معانی جدید و نوپدید هستند؛ که برخی از آن‌ها را عرب امی در زمان نزول قرآن نمی‌شناخته و آگاهی نداشته، حال آیا معقول است که چنین توسعه مفهومی در الفاظ قرآن قائل شویم و بگوییم خداوند این معانی را اراده کرده است؟!» (ذهبی، همان، ج ۲: ۴۹۲).

در همین رابطه یکی از قرآن‌پژوهان معاصر می‌گوید:

«در طول تاریخ تغییرات و تحولاتی در زبان به وجود آمده که ارتباطی به قرآن ندارد و موجب توسعه معانی قرآن نمی‌شود. این تغییرات تنها زبان عربی را دگرگون می‌کند و توجه به این واقعیت‌ها هشدار می‌دهد که مبادا تغییر بعدی زبان را به متن قرآن تسری بدهیم. تطورات زبانی حقیقتی انکارناپذیر است اما تطورات معانی قرآن بر اثر تطورات زبانی پذیرفتنی نیست مگر آنکه آن را یکی از عوامل بدفهمی قرآن بشماریم و گرنه نمی‌توانیم معانی تطوریافته را به قرآن نسبت بدهیم و از معانی آیات قرآن بشماریم؛ لذا اهل زبان تا با شیئی سر و کار نداشته باشند، هیچ دلیلی وجود ندارد که از آن تصویری داشته باشند، وابستگی تصورات ذهنی به اشیاء و مصادیق خارج از ذهن سبب شده است که لغات هر زبان به تبع تصورات ذهنی و مصادیق خارجی آن‌ها از قومی به قوم دیگر و از عصری به عصر دیگر تفاوت و تغییر پیدا کند، لذا برای فهم معنای هر لفظ و تعبیر و تصورات قوم، باید به عصری مراجعه کرد که لفظ در آن به کار رفته است، نه تصویری که در بین آن قوم و عصر وجود نداشته است» (نکونام، ۱۳۸۰: ۶۵-۷۰).

بنابراین معنای موسع باید با معنای مراد، ملازمه بین داشته باشد؛ اما در بسیاری موارد مفسران با توجه به انباشته‌های ذهنی خود مطالبی را به قرآن نسبت می‌دهند که هیچ ملازمه‌ای با معنای مراد آیات ندارد. آنان بر این باورند که چنین گسترش معنایی بر اثر رشد علمی بشر

میسر گردیده و مردم عصر نزول از درک چنان معنایی ناتوان بودند(نکونام، ۱۳۹۰: ۳۲۳).

تحلیل و بررسی دلیل پنجم

تردیدی نیست که ممکن است واژگان در طول زمان و حتی در یک زمان در بین اقوام و مناطق مختلف معانی گوناگون و متعددی داشته باشد، و باز تردیدی نیست که مفسر باید هنگام فهم واژگان قرآن، معانی واژه‌ها را در عصر نزول و در قبائل و اقوام مرتبط با منطقه و فضای نزول قرآن، از راه‌ها و منابع معتبر به دست آورد و آن را مدار تفسیر قرار دهد. از سوی دیگر زبان به مفهوم گفتار یک نهاد اجتماعی، مولود جامعه است؛ به همین سبب دگرگونی‌های اجتماعی منشأ تحول در معانی کلمات و نشانه‌های زبانی می‌شود. با ظهور دین اسلام یکی از عمیق‌ترین تحولات فرهنگی و اجتماعی در جامعه عرب عصر جاهلی پدید آمد، قرآن بینشی نو از هستی، حیات، انسان، ارتباط خدا با جهان، آینده جهان و انسان و ارزش‌های نوین اخلاقی، عبادی، و اجتماعی را در قالب واژگان رایج در زبان عرب ارائه داد که بنیادهای فکری و مفاهیم فرهنگی آن جامعه را به کلی دگرگون ساخت(سعیدی روشن، ۱۳۸۸: ۸۷).

اما توسعه معنا در اعصار بعد به منزله تغییرپذیری معانی الفاظ قرآن در گذر زمان و همراه با تئوری‌های علمی نیست بلکه آنچه مد نظر است توسعه در معنا و مفهوم اولیه لفظ است. توسعه معنا را این‌گونه می‌توان تبیین کرد که واژگان از آغاز، ظرفیت دریافت معنا را با مراتب گوناگون دارد ولی در عصر نزول تنها یک جنبه از معنا مورد توجه بوده، و جنبه‌های دیگر به دلیل محدودیت دانش بشری و رشدنیافتگی آن، عدم تدبیر در آیات، عدم غنای علمی مسلمانان در حوزه مسائل عقلی، فلسفی، عرفانی و اجتماعی، تأثیر ذهنیت‌های خاص فرهنگی و تلقی‌هایی که در حوزه انسان‌شناسی داشته‌اند، و یا فهم ابتدایی از واژه یا ترکیب جمله‌ها مورد اهمال قرار گرفته؛ اما امروزه با تأمل در آیات یا همان فهم اولیه به قرینه‌های مسلم و قطعی تخطئه می‌شود و یا اصلاح می‌گردد و یا معانی افزون بر آنچه آن‌ها گفته‌اند از مدلول کلام در حوزه مفهوم، مصداق و لوازم آن استفاده می‌شود، و اینجاست که تفاوت میان تحول معنا و توسعه معنا روشن می‌گردد.

تحول معنا الزاما به مراد و مفاد کلام بر نمی‌گردد و دلیلی وجود ندارد که حتما مقصود گوینده باشد، هرچند گاهی این تحول ناشی از خود کلام و تعمق در آن است، اما توسعه معنا برخاسته از شمول‌پذیری واژگان و ظرفیت‌پذیری کلام برای چندمعنایی در قلمرو معنای پایه و اصلی واژه است. در حقیقت توسعه معنا فهم جدید از معنا است؛ اما این فهم گسترده و بی‌قانون نیست،

فهمی است برخاسته از وضع و دلالت تصدیقی و نه تصویری که تنها از لفظ استفاده شود، بلکه شاهدهی دارد که مقصود و نظر گوینده هم می‌باشد (ایازی، ۱۳۸۶: ۶۴۷).

در جمع‌بندی مطالب فوق باید گفت: پیدایش معانی جدید برای یک واژه در طول زمان را نباید به معنای تحول معنای واژه‌ها در طول زمان دانست، بلکه معانی جدید، مفهوم‌های دیگری است که در کنار مفاهیم پیشین از این واژگان فهمیده می‌شود و هرگز معانی پیشین به معنای جدید متحول نمی‌شود و دیگر این که واژه‌ها برای معانی‌ای که برای همگان قابل فهم باشد وضع شده‌اند، نه برای هویت واقعی و اوصاف پنهانی که در حد فهم همگان نیست، و این معانی همه کس فهم در طول زمان ثابت است و تحولی در آن رخ نمی‌دهد.

از سوی دیگر ممکن است مفاهیم قرآنی در عین وضوح ظاهری، حقیقتی نامعلوم داشته باشد و در پرتو پیشرفت علوم و رشد عقلانی بشر، این حقیقت آشکار گردد و بهتر فهمیده شود، ولی آشکار شدن حقیقت و کنه معانی آن و بهتر فهمیده شدن آن چه که به طور اجمال معلوم بوده، غیر از تأثیر تئوری‌ها در تغییر معانی آیات کریمه است. شاید روایتی که می‌فرماید:

«خدای عزّ و جلّ می‌دانست که در آخرالزمان اقوام متعمقی خواهند آمد، به همین دلیل سوره قل هو الله احد و آیاتی از سوره حدید را نازل کرده است» (عروسی حویزی، ۱۳۸۲ق، ج ۵: ۷۰۶).

البته اشکالات دیگری نیز از سوی مخالفان شمول معنایی مطرح شده است مانند تحمیل و تطبیق‌های ناروا و تفسیر به رأی، که نسبت به هر تفسیری هر چند توسعه معنایی نباشد صادق است و چون این ادله به نوعی به دلایل عنوان شده باز می‌گردد از شرح و بسط آن خودداری می‌شود.

نتیجه بحث

تبیین اعجاز بیانی قرآن و پاسخگویی آن به نیازهای زمان، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، اما چگونگی اجرای آن در تفسیر قرآن کریم بسیار دقیق و حساس است؛ چراکه قرآن کریم کلام الهی است و هرگونه دخل و تصرف در آن گناهی بزرگ است، ارائه شیوه‌های نو در تفسیر قرآن نیز باید متکی به اصول و ضوابط متقن باشد. روش توسعه‌بخشی به معانی آیات نیز چنانچه بر مبنای و اصول مستحکمی استوار باشد، می‌تواند در تفسیر پاره‌ای از آیات راهگشا باشد.

از سوی دیگر تردیدی در این مطلب نیست که قرآن کریم در مرحله اول کتاب تربیت و هدایت انسان‌هاست، و در راستای این امر به برخی مطالب علمی نیز اشاره کرده، زیرا انسان در عالم ماده زندگی می‌کند و تجربیات علمی محسوس می‌تواند شاهدهی بر استدلالات قرآنی باشد؛

ولی در عین حال تلاش برای تطبیق آیات قرآنی بر فرضیه‌های این علوم اعم از اجتماعی، فلسفی، و عرفانی امری بیهوده است و مخالفت‌ها را برمی‌انگیزد.

هرچند مخالفان توسعه‌پذیری معانی قرآن دارای انگیزه و پیش‌فرض‌های متعددی در گزینش این دیدگاه هستند، ولی می‌توان ادله مشترکی برای آنان ذکر کرد که سبب پیوند آن‌ها با یکدیگر است؛ از جمله جمود بر معنای ظاهری کلام و اعتراض به افراط‌گری در طرح معانی جدید و یا احتیاط و پرهیز از نوگرایی به بهانه گریز از تفسیر به رأی و تأویل‌های ناروا، که البته این دلایل در مقابل آیات فراوانی که در خصوص تعمق و تدبر در آیات قرآن کریم وارد شده و همچنین توصیه ائمه (ع) بر مراجعه به قرآن و استنتاج از آن، منطقی به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر برخی از ادله مخالفان صحیح و منطقی به نظر می‌رسد و این به علت افراط‌هایی است که بعضی از مفسران در تطبیق مطالب علمی گوناگون بر آیات قرآن کرده و با اعمال سلايق مختلف آیات قرآن را به بیراهه کشانده‌اند. لذا دقت نظر در موضوع تفسیر قرآن و اجتناب از افراط و تفریط‌ها در این مسئله امری ضروری است.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن رشد، ابوالولید. ۱۳۷۶ هـ.ق. **فصل المقال فی ما بین الحکمة و الشریعة**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ایازی، سیدمحمدعلی. ۱۳۷۸ هـ.ش. **قرآن و تفسیر عصری**. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۷ هـ.ش. **دین شناسی**. قم: مرکز نشر اسراء.
- خرمشاهی، بهاءالدین. ۱۳۶۴ هـ.ش. **تفسیر و تفاسیر جدید**. تهران: انتشارات کیهان.
- الخولی، امین. ۱۹۶۱ م. **مناهج التجدید**. قاهره: دارالمعرفة.
- ذهبی، محمد حسین. بی تا. **التفسیر و المفسرون**. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۴۰۵ هـ.ق. **مقدمه جامع التفاسیر**. کویت: دارالدعوة.
- رجبی، محمود و همکاران. ۱۳۸۷ هـ.ش. **روش شناسی تفسیر قرآن**. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- زرکشی، بدرالدین. ۱۴۱۵ هـ.ق. **البرهان فی علوم القرآن**. بیروت: دارالمعرفة.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی. ۱۴۱۵ هـ.ق. **الموافقات فی اصول الشریعة**. بیروت: دارالمعرفة.
- الشرقاوی، عفت محمد. ۱۹۷۹ م. **الفکر الدینی فی مواجهة العصر**. بیروت: دارالعودة.
- موسوی خمینی، روح الله. ۱۳۷۸ هـ.ش. **صحیفه نور**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- طباطبائی، محمد حسین. ۱۳۹۱ هـ.ق. **المیزان فی تفسیر القرآن**. بی جا: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه. ۱۳۸۲ هـ.ق. **نور الثقلین**. قم: مطبعة الحکمة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. بی تا. **اصول کافی**. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- کمالی دزفولی، سید علی. ۱۳۶۴ هـ.ش. **شناخت قرآن**. تهران: انتشارات فجر.
- نصری، علی. ۱۳۸۷ هـ.ش. **معرفت قرآنی**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نکونام، جعفر. ۱۳۸۴ هـ.ش. **درآمدی بر تاریخ گذاری قرآن**. قم: نشر هستی نما.
- نکونام، جعفر. ۱۳۹۰ هـ.ش. **درآمدی بر معنا شناسی قرآن**. قم: دانشکده اصول الدین.

مقالات

- سعیدی روشن، محمد باقر. ۱۳۸۸. «روش پلکانی مفهوم شناسی واژگان قرآن». فصلنامه پژوهش های قرآن و حدیث. پائیز و زمستان ۸۸.
- سلیمانی، زهرا و مهدی ممتحن. ۱۳۹۰. «قرآن، رخ نمایی و بالندگی علوم بلاغی». فدک سبزواران. سال دوم. شماره ۸.
- نبیان، پروین. پاییز ۱۳۹۱. «نگرشی نو بر روش اجتهادی فهم و تفسیر قرآن». فصلنامه مطالعات قرآنی. سال سوم. شماره ۱۱. صص ۱۸۵-۲۱۲.